

شمس گشت

درباره مادری که
سریع ترین نوازنده ایرانی
در دامانش پرورش یافت

مریم قاسمی - دست های استاد کیوان ساکت، که سریع ترین پنجه نوازندگی را دارد، بسیار نرم مینوازد. این دست ها از کودکی به لطافت خو گرفته اند. از شب هایی که کودک هفت ساله، زیر نور ضعیف چراغ خواب، چشم باز می کرد و کنار دست های مادر می نشست و رقص انگشتان کشیده او را روی دفتر مشقش تماشا می کرد. مادر تانیمه های شب توی دفتر کیوان کوچکش به جای خط کشی ساده، حاشیه ای با گل های ریز می کشید. ۲۰ گل ریز، ۳۰ گل ریز، ریز ریز... برای ما که استاد کیوان ساکت را می شناسیم، هنرش را دیده ایم، درباره نبوغش شنیده ایم، دانستن درباره مادرش می شود مصداق عملی ضرب المثل معروف پشت هر مرد روشدش در شبی سرد و اندوهگین که وقتی فرزندارش در می پردازد گویی پای در کنار جای خالی او به وصفش می پردازد گویی استاد گوش صحنه وسیعی نشست ایم و به تک نوازی استاد گوش سپرده ایم.

شمس خانم زمانیان دولتی، فرزند حیدر آقا زمانیان دولتی متولد ۱۳۰۷ بود. او در خانواده پر جمعیت که ۹ خواهر و برادر بودند، متولد شد. در آن زمان که بالاترین مدرک تحصیلی معمولاً دیپلم بود و فوق دیپلم، شمس خانم جزو اولین زن هایی بود که لیسانس شد. اسم او در لیست اولین زنان دارای گواهینامه رانندگی قرار گرفت. همین طور او رئیس بزرگترین دبیرستان دختران آن زمان مشهد یعنی ارض اقدس بود. دبیرستانی که در چهارراه لشکر واقع شده بود. بعدها در کنار همسرش دبیرستانی خصوصی برای دختران تاسیس کرد و در کنار همه این ها او مادر تار نواز معروف کشور است.

از صبح روزی که استاد ساکت مادر را به خانه ابدی سپرد، خاطرات دوران کودکی یک به یک برایش زنده شد. سطرهای زیر بخشی از خاطرات مادری است که استاد از آن به عنوان زنی اندک یاد می کند.

۱. مادرم تاریخ بود. با اینکه ۹۰ سالش بود اما حافظه ای بسیار قوی داشت و ذهنش بسیار فعال بود. او آدم عجیبی بود. با اینکه زنی از دوران قدیم بود اما تفکرش اصلاً قدیمی نبود. مادرتا بچه بودیم، من و آرمان. آرمان سه سالی از من کوچک تر بود. مادرم مرا می گذاشت پیش مادر بزرگم و برادر کوچکم را با خودش می برد سر کار و برنامه هایی که داشت، او هر چند هم گرفتار بود باز به همه کارهایش می رسید. از خواب و خوراکش می زد اما دست از فعالیت هایش بر نمی داشت. مادرم زن عجیبی بود و من امروز پر از خاطرات با اویم.

۲. ریز ریز گل می کشید. حتما دیده اید بچه هایی که سال اول و دوم دبستان را می گذرانند، وقتی می خواهند مشق بنویسند یک خط کش برمی دارند و کنار دفترشان را با خود کار قرمز خط کشی می کنند. بعد از کنار خط شروع می کنند به نوشتن. حالا مشق فارسی یا حساب یا علوم یا دینی یا هر چی، من اما حتی یک صفحه از شب تانیمه های شب، خط کشی قرمز نبود. تمام این ها را مادر از شب تانیمه های شب، وقت می گذاشت با مادر رنگی های مختلف از بالا تا پایین دفترم را گل می کشید؛ همه صفحه ها را. گل های کوچولو کوچولو، ریز، ریز، ریز می کشید تا پایین. من مشق هایم را از کنار این گل ها شروع می کردم به نوشتن.

یادم می آید شبی خوابیده بودم. سال اول یا دوم دبستان بودم. نیمه های شب بلند شدم آب بخورم، دیدم برق خاموش است. مادر برای اینکه نور چراغ مرا آزار ندهد، چراغ سقف را خاموش و یک چراغ کوچک کنار دست خودش روشن کرده بود و حاشیه دفترم را گل می کشید.

۳. می ایستاد و شنا کردن مرا تماشا می کرد.

مادر در جوانی نقاشی می کشید. با آکاردئون آشنا بود. او موسیقی را عجیب دوست داشت. مادر جزو اولین زن هایی بود که گواهینامه رانندگی گرفت. شناسنامه قابل بود و والیبال را هم در حد حرفه ای بازی می کرد. در برخی رشته ها مثل والیبال مربی هم بود. حدود سال های ۴۵ یا ۴۶ بود که در خیلی از این کلاس ها و تمرین ها مرا همراه خودش می برد. تمام تابستان مرا می برد شنا.

خودش کنار استخر می ایستاد شنا کردن مرا تماشا می کرد. به استخر برق منطقه می بردم که استخری خصوصی و ویژه بود. شوهر خاله ام رئیس کل برق منطقه خراسان بود و پیش از آن رئیس برق منطقه تهران بود که خودش را به مشهد منتقل کرد. مرحوم مهندس حسین مظفری که حالا ۲ تا قبر اینورتر از مادر من آرام گرفته است.

۴. حواسش به همه چیز بود. ارض اقدس دبیرستان بزرگی بود که گاهی مرا با خودش می برد آنجا. دبیرستانی با ۱۰۰۰ دانش آموز. مادرم در آن زمان به دانش آموز همین حالش هم کار سختی است. مادرم در آن مدرسه اش بهترین شکل این کار را انجام می داد. او دانش آموزان مدرسه اش را به اردوهای مختلف می برد. اردو هایی در سرتاسر کشور با قطار

